

كيف يعرف خليفة الله في أرضه في كل زمان ؟

چگونه خلیفه‌ی خدا در زمینش در هر زمان شناخته می‌شود؟

أهم طريق لمعرفة خليفة الله في أرضه هو:

مهم‌ترین راه شناخت خلیفه و جانشین خدا در زمینش عبارت است از:

الطريق الأول: الذي عرفت به الملائكة آدم ع وهو النص، فقد نص الله سبحانه وتعالى على آدم ع ، وإنه خليفة في أرضه:

راه اول: راهی است که فرشتگان از آن طریق، آدم ع را شناختند که همان نصّ یا وصیت می‌باشد. خدای سبحان و متعال، بر آدم ع، تصریح فرمود که او خلیفه‌اش در زمینش می‌باشد:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (1).

((و چون پروردگارت به ملائکه گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم، گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد، و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت : آنچه من می‌دانم، شما نمی‌دانید)) (۳).

وبعد آدم ع كان أيضاً النص هو الطريق لمعرفة خليفة الله في أرضه، ولكن هذه المرّة النص الإلهي يعرف عن طريق الخليفة السابق،

1- البقرة: 30.

2- بقره: ۳۰.

فهو ينص بوصية لأمة على الخليفة الذي بعده بأمر الله سبحانه وتعالى، فليس هو الذي يعين الذي بعده، بل الله سبحانه وتعالى هو الذي يعين خليفته في أرضه في كل زمان، فقط يكون دور الخليفة السابق هو إيصال هذا النص الإلهي بالوصية؛ ولذا سمي خلفاء الله في أرضه من الأنبياء والمرسلين بالأوصياء؛ لأنّ السابق يوصي باللاحق ولا يوجد نبي من الأنبياء ﷺ أو الأئمة ﷺ إلاّ وقد نصّ عليه الذي قبله، فإبراهيم ع وإسحاق ويعقوب عليهما السلام والأنبياء من بني إسرائيل ع نصّوا على موسى وأوصوا به وموسى والأنبياء ﷺ أوصوا بعيسى ع ، وعيسى أوصى بمحمد ﷺ ، ومحمد ﷺ أوصى بعلي ع والأئمة ﷺ والمهديين من ولده، فلا يوجد فراغ ليملاه غيرهم ﷺ. ولكن الأمم انحرقت عنهم فظهر فيها علماء عاملون يرشدون الناس إلى الرجوع إلى طريق الأوصياء ﷺ وضرورة إتباعهم والأخذ عنهم فقط، وظهر أيضاً علماء غير عاملين يحاولون تقمص دور الأوصياء ﷺ ، كما تقمصها ابن أبي قحافة.

و پس از آدم ع، باز هم نص و تصریح (الهی) راه شناخت خلیفه‌ی خدا در زمینش می‌باشد ولی این بار نص الهی از طریق خلیفه‌ی پیشین شناخته می‌شود و او کسی است که به فرمان خداوند سبحان و متعال با وصیت به امتش در مورد خلیفه‌ی پس از خود سفارش می‌کند؛ (در واقع) او کسی نیست که خلیفه‌ی پس از خود را تعیین می‌کند بلکه این خدای سبحان و متعال است که خلیفه‌اش در زمینش را در هر زمان تعیین می‌فرماید و نقش خلیفه‌ی قبلی فقط رسانیدن این متن و تصریح الهی از طریق وصیت می‌باشد؛ به همین جهت است که خلفای خداوند در زمینش، از انبیا و اوصیا، با نام وصی شناخته می‌شوند؛ زیرا قبلی، بر بعدی وصیت می‌کند و هیچ نبی از انبیا یا هیچ کدام از ائمه ﷺ را نمی‌توان یافت جز آنکه فرد پیش از او بر وی وصیت کرده باشد. آری، ابراهیم ع و اسحاق ع و یعقوب ع و انبیای بنی اسرائیل ﷺ بر موسی ع، تصریح و وصیت نمودند و موسی ع و انبیا ﷺ به عیسی ع وصیت کردند و عیسی ع نیز به محمد ﷺ وصیت نمود و محمد ﷺ به علی ع و ائمه ﷺ و مهدیین از فرزندان وصیت کرد و جای خالی باقی نماند که کسی غیر از آنها آن را پُر کند؛ ولی امت‌ها از آنان منحرف شدند در حالی که در این امت‌ها، علمای عاملی بودند که مردم را به بازگشت به راه اوصیا و ضرورت پیروی از ایشان و دریافت (علم و حکم) فقط از ایشان، فرا خواندند و همچنین علمای غیر عاملی که کوشیدند لباس حکومت را بر تن خویش نمایند، همان‌گونه که ابن ابی قحافه عمل نمود.

قال أمير المؤمنين ع: (أما والله لقد تقمصها ابن أبي قحافة
وإنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحي، ينحدر
عني السيل ولا يرقى إلي الطير، فسدت دونها ثوبا وطويت
عنها كشحا، وطفقت أرتئي بين أن أصول بيد جذاء أو أصبر
على طخية عمياء، يهرم فيها الكبير ويشيب فيها الصغير،
ويكدح فيها مؤمن حتى يلقي ربه، فرأيت أن الصبر على
هاتا أحجى، فصبرت وفي العين قذى وفي الحلق شجا، أرى
تراثي نهبا...) (3).

اميرالمؤمنين ع می فرماید: «آگاه باشید، به خدا سوگند که ابن ابی قحافه خلافت را
چون جامه‌ای بر تن کرد در حالی که نیک می‌دانست جایگاه من نسبت به آن چوونان
محور است به آسیاب، سیل‌ها از من فرو می‌ریزد و پرنده را یارای پرواز به قله‌ی رفیع من
نیست. پس میان خود و خلافت پرده‌ای آویختم و از آن چشم پوشیدم و به دیگر سو
گشتم و رخ برتافتم. در اندیشه شدم که با دست شکسته بتازم یا بر آن فضای ظلمانی
شکیبایی ورزم؛ فضایی که بزرگسالان در آن سال خورده شوند و خردسالان به پیری
رسند و مؤمن، همچنان رنج کشد تا به لقای پروردگارش نایل آید. دیدم، شکیبایی در آن
حالت خردمندانه‌تر است و من طریق شکیبایی گزیدم، در حالی که همانند کسی بودم که
خاشاک به چشمش رفته و استخوان در گلویش مانده باشد. می‌دیدم، که میراث من به
غارت می‌رود...» (4).

أما الطريق الثاني لمعرفة خليفة الله في أرضه فهو: سلاح الأنبياء
والأوصياء وهو العلم والحكمة، وهذا يُعرف من كلامهم ومعالجتهم
للمشاكل والأمور الواقعة.

اما راه دوم: برای شناخت خلیفه‌ی خدا در زمینش، سلاح انبیا و اوصیا یعنی علم و
حکمت می‌باشد و این خصوصیت از کلام ایشان و درمان مشکلات و امور توسط آنها
مشخص می‌گردد؛

ولابد للإنسان أن يتجرّد عن الهوى والأنا ليتبين حكمتهم وعلمهم
ﷺ، وبه احتج الله سبحانه على الملائكة:

3- نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج 1 ص 30، الخطبة الشقشقية.

4- نهج البلاغة با شرح محمد عبده: ج 1 ص 30، خطبه شقشقيه.

گریزی نیست از اینکه انسان از هوا و هوس و منیت رها شود تا حکمت و علم آنها ﷺ برایش آشکار گردد. خدای سبحان نیز با همین علم بر فرشتگان دلیل و حجت می‌آورد:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (5). فهو خير دليل على خليفة الله في أرضه .

((و همه‌ی اسم‌ها را به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به این نام‌ها خبر دهید)) (۶) که این، بهترین دلیل برای خلیفه‌ی خدا در زمینش می‌باشد.

أما الطريق الثالث لمعرفة خليفة الله في أرضه فهو: الراية (البيعة لله) أو الملك لله وطالب به الله سبحانه لخليفته الأول آدم ع.

راه سوم: برای شناخت خلیفه‌ی خدا در زمینش، برافراشتن پرچم بیعت برای خدا یا مُلک و پادشاهی تنها از آن خداوند است که خدای سبحان آن را برای اولین خلیفه‌اش در زمینش یعنی حضرت آدم ع خواستار شد:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (7).

((چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید)) (۸)؛

أَي أَطِيعُوهُ وَأَتَمُّرُوا بِأَمْرِهِ لِأَنَّهُ خَلِيفَتِي.

یعنی او را اطاعت نمایید و فرمانش را گردن نهید چرا که او خلیفه و جانشین من است.

5- البقرة: 31.

۶- بقره: ۳۱.

7- الحجر : 29.

۸- حجر: ۲۹.

وقال تعالى: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾ (9).

خدای متعال می‌فرماید: ﴿بگو: بار خدایا، تویی صاحب ملک، به هر که بخواهی ملک می‌دهی و از هر که بخواهی ملک می‌ستانی، هر کس را که بخواهی عزت می‌دهی و هر کس را که بخواهی ذلیل می‌گردانی﴾ (۱۰).

وقال تعالى: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ (11).

و همچنین می‌فرماید: ﴿مالک روز جزا است﴾ (۱۲).

وفي تلبية الحج: (المالك لا شريك لك).

همچنین در تلبیه حج می‌گوییم: (پادشاهی از آن تو است و شریکی نداری).

فهم لا يداهنون أحداً على حساب هذه الحقيقة وإن كانوا يُتَّهمون بسبب حملها، فقديمًا قالوا عن عيسى ع: إنه طامع بملك بني إسرائيل الذي ضيعه العلماء غير العاملين بمداهنتهم الرومان، وقيل عن دعوة محمد ﷺ: (أنه لا جنة ولا نار ولكنه الملك) (13)، أي إنَّ محمداً ﷺ جاء ليطلب الملك له ولولده، وقيل عن علي ع: (إنه حريص على الملك) مع أنهم يسمعونه يقول: (ما لِعلي وملك لا يبقى) ، ويرون زهده وإعراضه عن الدنيا وزخرفها ، وهذا حال عيسى الذي لا يخفى وحال محمد ﷺ .

9- ال عمران: 26.

10- ال عمران: 26.

11- الفاتحة: 4.

12- فاتحه: 4.

13- يقول أبو سفيان: يا بني أمية، تلقفوها تلقف الكرة ، فوالذي يحلف به أبو سفيان ، ما من عذاب ولا حساب، ولا جنة ولا نار، ولا بعث ولا قيامة! شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ج 9 ص 53.

آنها با هیچ کس بر سر این حقیقت، مدارا و سازش نمی‌کنند؛ حتی اگر به خاطر بر دوش کشیدن این پرچم، متهم شوند. همان‌طور که در گذشته درباره‌ی عیسی ع می‌گفتند: «او بر پادشاهی بر بنی اسرائیل حریص است»، همان سلطنت و پادشاهی که علمای بی‌عامل بنی اسرائیل با سازش و مدارا با روم، تباہش نموده بودند. درباره‌ی دعوت حضرت محمد ﷺ نیز می‌گفتند: «نه بهشتی در کار است و نه جهنمی، فقط مدعی حکومت است»؛ (۱۴) یعنی محمد ﷺ آمد تا پادشاهی را برای خود و فرزندان‌ش طلب کند. درباره‌ی علی ع نیز گفته شد: «او بر پادشاهی حریص است» با آنکه از او می‌شنیدند که می‌گفت: «ما لعلی و ملک لا یبقی» (علی را با سلطنتی که دوام ندارد، چه کار!) در حالی که زهد او و روی برگردانیدنش از دنیا و زینت‌های آن را می‌دیدند. این وضعیت عیسی ع و محمد ﷺ است که کاملاً آشکار و مشخص می‌باشد.

والأنبياء والأوصياء لا يحسبون لاتهم الناس أي حساب كما هو حال العلماء غير العاملين الذين يطلبون رضا الناس بسخط الخالق؛ ولذا فالناس يتبعون العلماء غير العاملين ويحاربون الأنبياء والأوصياء الذين يطالبون بحاكمية الله في أرضه سواء على مستوى التشريع أو التنفيذ أي (الدستور والحاكم)، فلا بد أن يكون الدستور إلهياً والحاكم معيناً من قبل الله سبحانه وتعالى، وهذا لا يناسب أكثر الناس الذين يتبعون الشهوات ويرغبون بعافية الدنيا على حساب عافية الآخرة.

انبیا و اوصیا، اتهامات وارد آمده از جانب مردم را به حساب نمی‌آورند؛ یعنی آن‌گونه که علمای بی‌عمل رضایت مردم را بر خشم خدا ترجیح می‌دهند، رفتار نمی‌کنند؛ از این رو است که مردم، پیرو علمای بی‌عمل می‌شوند و با انبیا و اوصیا که خواهان حاکمیت خدا بر زمین‌ش هستند، چه در تشریح (قانون‌گذاری) و چه در تنفیذ (حاکمیت و اجرا)، به نبرد بر می‌خیزند. باید قانون و دستور از طرف خدا باشد و حاکم نیز از طرف خدای سبحان و متعال انتخاب شود و این وضعیت، باب طبع بیشتر مردمی که پیرو شهوات گشته‌اند و متمایل به راحتی و عافیت دنیا در برابر عافیت آخرت می‌باشند، نیست.

وقد أخبرنا العليم الخبير بحال الأكثرية بما لا مزيد عليه:

خدای علیم خبیر وضعیت بیشتر مردم را به ما خبر داده است، که چیزی نمی‌توان بر آن افزود:

۱۴- ابو سفیان می‌گوید: «ای بنی امیه! آن (حکومت) را مانند توپ با یکدیگر دست به دست کنید. قسم به کسی که ابوسفیان به او سوگند می‌خورد، نه عذابی در کار است و نه حسابی، نه بهشتی وجود دارد و نه آتشی، و نه برانگیختنی هست و نه قیامت!» شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید: ج ۹ ص ۵۳.

﴿وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (15).

﴿و اگر از اکثریتی که در این سرزمین هستند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه سازند﴾ (۱۶).

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (17).

﴿ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند﴾ (18).

﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (19).

﴿بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند، هر چند تو (به ایمان آوردنشان) حریص باشی﴾ (۲۰).

﴿وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأُولِينَ﴾ (21).

﴿و پیش از آنها، بیشتر گذشتگان گمراه شدند﴾ (۲۲).

﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (23).

15- الانعام: 116.

۱۶ - انعام: ۱۱۶.

17- هود: 17.

18 - هود: ۱۷.

19- يوسف: 103.

۲۰ - يوسف: ۱۳۶.

21- الصافات: 71.

۲۲ - صافات: ۷۱.

23- الدخان: 39.

﴿وَأَنْ دُونَ ذَلِكَ نَبَا فَعَلْنَا بِنُوحٍ إِذْ أَوْفَىٰ سَفِينًا لِيُتْلَىٰ عَلَيْهَا كِتَابَ اللَّهِ الَّذِي كُتِبَ عَلَيْهَا فَلْيَقْرَأْ عَلَيْهِ فَلْيُكْرِئْ عَلَيْهِ نَبَأَ الْمُنَادِيَاتِ﴾ (٢٤).

﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (25).

﴿بگو سپاس و ستایش تنها از آن خدا است ولی بیشترشان نمی‌دانند﴾ (٢٤).

﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (27).

﴿بگو سپاس و ستایش تنها از آن خدا است ولی بیشترشان نمی‌اندیشند﴾ (٢٨).

﴿وَقَالُوا إِن نَّبَعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمْكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجَبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (29).

﴿گفتند: اگر از هدایت همراه با تو پیروی کنیم، از سرزمین‌مان رانده خواهیم شد. آیا، آنها را در حرمی امن جای ندادیم که همه گونه ثمرات در آن فراهم می‌شود که این رزق و روزی است از جانب ما؟ ولی بیشترشان نمی‌دانند﴾ (٣٠).

ولا يحتاج الناس إلى أكثر من هذه الآليات الثلاث لمعرفة خليفة الله في أرضه فاجتماعها لا يكون إلا في خليفة الله في أرضه، ولكنهم انقسموا كما انقسم الملائكة الأولى الذي امتحنه الله فآمن الملائكة وسجدوا،

٢٤ - دخان: ٣٩.

25- لقمان: 25.

٢٦ - لقمان: ٢٥.

27- العنكبوت: 63.

٢٨ - عنكبوت: ٦٣.

29- القصص: 57.

٣٠ - قصص: ٥٧.

وكفر إبليس واستكبر ولم يرض أن يكون بينه وبين الله واسطة (خليفة الله في أرضه)، وهذه الآيات الثلاث حجة تامة من الله سبحانه للدلالة على خليفته في أرضه.

مردم برای شناسایی خلیفه‌ی خدا در زمینش به بیش از این سه ابزار نیاز ندارند. این سه مورد، جز در خلیفه‌ی خدا در زمینش، در هیچ کس دیگری جمع نمی‌شود ولی آنها درست مثل گروه نخستین، تفکیک شدند؛ همان گروهی که خدا امتحان‌شان فرمود؛ فرشتگان ایمان آوردند و سجده کردند و ابلیس کفر ورزید و بزرگی فروخت و راضی نشد که بین او و خدا، واسطه‌ای باشد (یعنی همان خلیفه‌ی خدا در زمینش). این شاخص‌های سه‌گانه، حجت کامل خدای سبحان برای راهنمایی خلق به خلیفه‌ی او در زمینش می‌باشند.

ومع ذلك فإنَّ الله سبحانه وتعالى - ولرحمته الواسعة - أيدَّ الأنبياء والأوصياء بآيات كثيرة منها المعجزات والروى التي يراها المؤمنون وغيرها مما لست بصدد استقصائه أو مناقشته، فراجع ما كتبه الإخوة أنصار الإمام المهدي ع حفظهم الله ووقفهم لكل خير في الدنيا والآخرة.

با این حال خدای سبحان و متعال از سر لطف و رحمت و سببش، انبیا و اوصیا را با آیات و نشانه‌های بسیاری یاری داد که از جمله‌ی این آیات و نشانه‌ها: معجزات و رؤیاهایی است که مؤمنان می‌بینند و سایر مواردی که به دنبال باز کردن و بحث و بررسی آنها نیستیم و می‌توانید در این خصوص به کتاب‌ها و نوشته‌های برادران‌مان از انصار امام مهدی ع که خدا حفظ‌شان کند و توفیق هر خیری در آخرت و دنیا را به آنها عطا فرماید، مراجعه نمایید.

ولكن فقط سأناقش جزئية في المعجزات التي أُيِّد بها الأنبياء لأهميتها وغفلة الناس عنها وهي: مسألة اللبس في المعجزة والهدف منه.

اما فقط به صورت جزئی و گذرا درباره‌ی معجزه که انبیا به وسیله‌ی آنها تأیید شدند، به دلیل اهمیت آن و غفلتی که مردم در این خصوص دارند، بحثی می‌نمایم: موضوع شبهه و سوء تفاهم در مورد معجزه و هدف از آن.

فالناس يعرفون أنَّ من معجزات موسى ع العصا التي تحولت أفعى، وقد كانت في زمن انتشر فيه السحر، ومن معجزات عيسى ع شفاء

المرضى في زمن انتشر فيه الطب، ومن معجزات محمد ﷺ القرآن في زمن انتشرت فيه البلاغة، وهنا يعلل من يجهل الحقيقة سبب مشابهة المعجزة لما انتشر في ذلك الزمان أنه فقط لتتفوق على السحرة والأطباء والبلغاء ويثبت الإعجاز، ولكن الحقيقة الخافية على الناس مع أنها مذكورة في القرآن هي أن المعجزة المادية جاءت كذلك للبس على من لا يعرفون إلا المادة، فالله سبحانه لا يرضى أن يكون الإيمان مادياً بل لأبد أن يكون إيماناً بالغيب ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (31).

همان طور که مردم می‌دانند از جمله معجزات موسی ع، عصا است که تبدیل به افعی شد، و این معجزه در زمانی رخ داد که سحر و جادوگری رایج بود، و از معجزات عیسی ع، شفای بیماران است، در زمانی که طب بسیار شایع بود، و از معجزات محمد ﷺ، قرآن است، در زمانی که بلاغت بسیار شایع و منتشر شده بود. کسی که درکی از حقیقت ندارد، علت مشابهت معجزه یا آنچه در آن زمان شایع بوده است را اینگونه تحلیل می‌کند که هدف از معجزه، صرفاً پیروزی بر ساحران، پزشکان و سخن‌وران می‌باشد تا عجز و ناتوانی‌شان را به اثبات برساند؛ ولی حقیقتی که بر مردم پوشیده مانده با اینکه در قرآن ذکر شده است. این است که معجزه‌ی مادی، همراه با مقداری شبهه و پوشیدگی برای مقهور کردن کسی که جز ماده را نمی‌شناسد، می‌آید. خداوند سبحان، به ایمان مادی رضایت نمی‌دهد، بلکه ایمان باید مبتنی بر غیب باشد. ﴿آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند﴾ (۳۲).

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ﴾ (33).

﴿تو، تنها کسی را بیم می‌دهی که از قرآن پیروی کند و از خدای رحمان در نهان بترسد. چنین کس را به آمرزش و مزدی کریم بشارت بده﴾ (۳۴).

31- البقرة: 3.

۳۲ - بقره: ۳.

33- یس: 11.

۳۴ - یس: ۱۱.

﴿مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾ (35).

﴿انهایی را که در نهان از خدای رحمان می‌ترسند و با دلی توبه‌کار آمده‌اند﴾ (۳۶).

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (37).

﴿ما پیامبران‌مان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و به همراه آنها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم عدالت را به پا دارند و آهن را که در آن نیرویی سخت و منافی برای مردم است فرو فرستادیم، تا خدا بداند چه کسی به نادیده، او و پیامبرانش را یاری می‌کند که خدا توانا و پیروزمند است﴾ (۳۸).

فالإيمان بالغيب هو المطلوب والذي يریده الله سبحانه، والمعجزة التي يُرسلها سبحانه لآبد أن تُبقي شيئاً للإيمان بالغيب، ولهذا يكون فيها شيء من اللبس؛ ولهذا كانت في كثير من الأحيان مشابهة لما انتشر في زمان إرسالها ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾ (39).

آنچه مطلوب می‌باشد و خداوند سبحان می‌خواهد ایمان به غیب است و معجزه‌ای که خداوند سبحان می‌فرستد باید به گونه‌ای باشد که میدانی برای ایمان به غیب باقی گذارد و از همین رو است که مقداری از شبهه و پوشیدگی در آن وجود دارد و به همین دلیل در بسیاری مواقع با آنچه که در زمان فرستادش رایج بوده است، مشابهت دارد. ﴿و اگر

35- ق: 33.

۳۶ - ق: ۳۳.

37- الحديد: 25.

۳۸ - حدید: ۲۵.

39- الانعام: 9.

(آن پیامبر را) از میان فرشتگان بر می‌گزیدیم باز هم او را به صورت مردی می‌فرستادیم و بر ایشان همان می‌پوشانیدیم که آنها می‌پوشند (این خلط و شبهه که پدید آورده‌اند بر جای می‌نهادیم) ﴿(۴۰)﴾.

ولهذا وجد أهل المادة والذين لا يعرفون إلا المادة في التشابه عذراً
لسقطتهم:

به همین دلیل مادی‌گرایان و کسانی که جز ماده نمی‌شناسند، تشابهی که وجود دارد را بهانه‌ای برای سقوطشان قرار می‌دهند:

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ﴾
(41).

﴿چون حق از جانب ما به سوی آنان آمد، گفتند: چرا آنچه به موسی داده شده به او داده نشده است؟ آیا اینان پیش از این به آنچه به موسی داده شده بود کافر نشده بودند؟ و گفتند که این هر دو، دو جادو هستند که پشتیبان یکدیگرند و ما به هیچ یک ایمان نمی‌آوریم﴾ (۴۲).

فالتشابه أمسى عذراً لهم ليقولوا ﴿سِحْرَانِ تَظَاهَرَا﴾ و ﴿إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ﴾، وقال أمير المؤمنين ع وهو يصف أحد المنافقين: **..جعل الشبهات عذراً لسقطاته** (43).

تشابه و شباهت، بهانه‌ای برای آنان بود تا بگویند: ﴿هر دو جادو هستند﴾ و ﴿ما به هیچ یک ایمان نمی‌آوریم﴾، امیرالمؤمنین ع در وصف یکی از منافقان

۴۰ - انعام: ۹.

41 - القصص: 48.

۴۲ - قصص: ۴۸.

43 - قال أمير المؤمنين ع: لعمار بن ياسر - وقد سمعه يراجع المغيرة بن شعبة كلاماً - : (دعه يا عمار فإنه لم يأخذ من الدين إلا ما قاربه من الدنيا ، وعلى عمد لبس على نفسه ليجعل الشبهات عذراً لسقطاته) نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج 4 ص 95.

می‌فرماید: «... تا شبهات را عذری برای سقوط خود قرار دهد» (۴۴).

أَمَّا إِذَا كَانَتْ الْمُعْجِزَةُ قَاهِرَةً وَلَا تَشَابَهُ فِيهَا فَعِنْدَهَا لَا يَبْقَى لِلْإِيمَانِ بِالْغَيْبِ أَيِّ مَسَاحَةٍ وَيَكُونُ الْأَمْرُ عِنْدَهَا إِجَاءً لِلْإِيمَانِ وَقَهْرًا عَلَيْهِ، وَهَذَا لَا يَكُونُ إِيْمَانًا وَلَا يَكُونُ إِسْلَامًا بَلْ إِسْتِسْلَامٌ وَهُوَ غَيْرُ مَرْضِي وَلَا يَرِيدُهُ اللَّهُ وَلَا يَقْبَلُهُ ﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (45)، ففرعون يؤمن ويسلم أو قل يستسلم وقبل أن يموت ولكن الله لا يرضى ولا يقبل هذا الإيمان وهذا الإسلام ويجيبه الله سبحانه بهذا الجواب ﴿الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾ (46).

اما اگر معجزه، قاهر و چیره باشد و هیچ تشابه و شبهه‌ای در آن باقی نماند، دیگر هیچ مجالی برای ایمان به غیب باقی نمی‌ماند و نتیجه‌اش ایمانی خواهد بود که با زور و اجبار حاصل می‌شود که در حقیقت، ایمان نیست و چیزی از اسلام در آن وجود ندارد بلکه تسلیم شدنی است که مورد رضایت خداوند نمی‌باشد و خداوند خواهان چنین چیزی نیست و آن را نمی‌پذیرد: ﴿ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم. فرعون و لشکریانش به قصد ستم و تعدی به تعقیب‌شان پرداختند. تا جایی که فرعون در آستانه‌ی غرق شدن قرار گرفت و گفت: ایمان آوردم که هیچ خداوندی جز آن که بنی اسرائیل به آن ایمان آورده‌اند نیست، و من از تسلیم شدگانم﴾ (۴۷). فرعون ایمان می‌آورد و مسلمان و یا حداقل، تسلیم می‌شود، (درست) پیش از مردنش، ولی خدا از این ایمان راضی نیست و این ایمان و اسلام را نمی‌پذیرد و خدای سبحان این‌گونه جوابش را می‌دهد: ((آیا اکنون (ایمان می‌آوری)؟! در حالی که تو پیش از این عصیان می‌کردی و از مفسدان بودی)) (۴۸).

۴۴ - امیرالمؤمنین ع به عمار بن یاسر می‌فرماید: «ای عمار! او را رها کن. او از دین چیزی نمی‌فهمد جز آنچه او را به دنیا نزدیک می‌کند و به عمد، مطلب را بر خود پوشاند تا شبهات را عذری برای سقوط خود قرار دهد». نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۴ ص ۹۵.

45- یونس: 90.

46- یونس: 91.

۴۷ - یونس: ۹۰.

۴۸ - یونس: ۹۱.

هذا لأنه إيمان جاء بسبب معجزة قاهرة لا مجال لمن لا يعرفون إلا هذا العالم المادي إلى تأويلها أو إدخال الشبهة على من آمن بها، وبهذا لم يبق مجال للغيب الذي يريد الله الإيمان به ومن خلاله، فعند هذا الحد لا يقبل الإيمان؛ لأنه يكون إجماعاً وقهراً وليس إيماناً (هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلْ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿49﴾، ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ﴿50﴾.

این به آن علت است که ایمانی که به سبب معجزه‌ی مقهور کننده به دست آید، مجالی برای آنان که جز این عالم مادی را نمی‌شناسند باقی نمی‌گذارد تا آن را تأویل کنند یا بر آنان که به آن ایمان آورده‌اند، شبهه وارد نمایند و به این ترتیب مجالی برای ایمان به غیبی که خداوند ایمان را به واسطه‌ی آن و از طریق آن می‌خواهد، بر جای نمی‌ماند. بنابراین چنین ایمانی پذیرفته نمی‌شود، چرا که این نوع ایمان، پناه بردنی از روی قهر و اجبار است و ایمان حقیقی محسوب نمی‌گردد. ﴿(آیا انتظاری جز آن دارند که فرشتگان نزدشان بیایند؟ یا پروردگارت؟ یا پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت بر آنها بیاید؟ روزی که برخی نشانه‌های پروردگارت بیاید، ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیاورده یا در ایمانش خیری به دست نیاورده است، سودی نخواهد داشت. بگو: منتظر باشید، که ما نیز منتظریم)﴾ ﴿(۵۱). ﴿(در روز فتح و گشایش، ایمان آوردن کافران سودشان ندهد و مهلت نیز داده نشوند)﴾ ﴿(۵۲).

ولو كان الله يريد إجماعاً وقهراً الناس على الإيمان لأرسل مع أنبيائه معجزات قاهرة لا مجال معها لأحد أن يقول ﴿سِحْرَانِ تَظَاهَرَا﴾ أو ﴿أَضْعَاطُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ﴾ ﴿(53)، قال تعالى: ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ

49- الانعام: 158.

50- السجدة: 29.

51 - انعام: 158.

52 - سجده: 29.

53- الانبياء: 5.

النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٥٤﴾، وقال تعالى: ﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بَأْيَةٌ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٥٥﴾.

اگر خداوند می‌خواست مردم را از روی ناچاری و به اجبار مؤمن کند، با انبیايش، معجزات قاهر و ناتوان‌کننده می‌فرستاد تا مجالی برای کسی باقی نماند تا بگوید: ((هر دو جادو هستند)) یا بگویند ﴿(خواب‌های پریشان است، یا دروغی است که می‌بندد یا شاعری است. پس برای ما از آن گونه که به پیامبران پیشین داده شده بود معجزه‌ای بیاورد)﴾ (٥٦). حق تعالی می‌فرماید: ﴿(اگر پروردگار تو بخواهد، همه‌ی کسانی که در روی زمین اند ایمان می‌آورند؛ آیا تو مردم را به اجبار و ا می‌داری که ایمان بیاورند؟)﴾ (٥٧). خدای متعال می‌فرماید: ((اگر اعراض و روی‌برگردانیدن آنها بر تو گران است، خواهی نقبی در زمین بجوی یا نردبانی بر آسمان بنه تا معجزه‌ای برایشان بیاوری، اگر خدا بخواهد، همه را به راه راست می‌برد؛ پس، از نادانان مباش)) (٥٨).

فالحمد لله الذي رضي بالإيمان بالغيب وجعل الإيمان بالغيب ومن خلال الغيب ولم يرض بالإيمان بالمادة ولم يجعله بالمادة ومن خلال المادة ليتميز أهل القلوب الحية والبصائر النافذة من عمي البصائر ومختومي القلوب.

سپاس و ستایش تنها از آن خداوند است که به ایمان از طریق غیب، رضایت داد و ایمان را همراه با غیب و از میان غیب قرار داد و به ایمان بر اساس ماده رضایت نداد و آن را با ماده و از طریق ماده قرار نداد تا به این وسیله صاحبان قلب‌های زنده و چشم‌های بینا از دیده‌های نابینا و قلب‌های مهر زده شده، متمایز گردند.

54- یونس : 99.

55- الانعام: 35.

٥٦ - انبیا: ٥.

٥٧ - یونس: ٩٩.

٥٨ - انعام: ٣٥.

والحق أنه وإن بقي الكثير ليناقد في هذا الموضوع ولكني أكتفي بالقليل وبفتح الباب، وأترك الباقي للمؤمنين ليتوسعوا فيه وأعود إلى أصل الموضوع فأقول: مما تقدم تبين أن الجهاد مع خليفة الله في أرضه وبأمره هو الحق وما سواه زخرف باطل.

حق همان است که گفته شد، حتی اگر بسیاری از افراد باشند که در این موضوع بحث و جدل نمایند. من فقط به مقداری کم و برای گشودن باب بحث اکتفا کردم و بقیه را برای مؤمنان باقی می‌گذارم تا آن را شرح و بسط دهند و به اصل موضوع بر می‌گردم و می‌گویم: از آنچه گذشت روشن می‌شود که جهاد همراه با خلیفه و جانشین خدا در زمینش و به دستور او، حق است و هر چیز دیگر غیر از آن، بیهوده و باطل است.

عن أبان بن تغلب قال: كان أبو عبد الله ع إذا ذكر هؤلاء الذين يقتلون في الثغور يقول: **(ويلهم ما يصنعون بهذا يتعجلون قتلة في الدنيا وقتلة في الآخرة، والله ما الشهداء إلا شيعتنا وإن ماتوا على فراشهم)** (59).

از ابان بن تغلب روایت شده است: وقتی یادی از کسانی که در مرزها کشته می‌شدند به میان آمد، ابو عبد الله ع حاضر بود و فرمود: «وای بر آنها! با این عمل در پی چه هستند؟ در کشته شدن در دنیا و کشته شدن در آخرت شتاب می‌کنند! به خدا سوگند کسی شهید محسوب نمی‌شود مگر شیعیان ما؛ حتی اگر در بسترهای خویش بمیرند» (۶۰).

* * *

